

عاشقانه

دردسر تلفن همراه

چطور بر انسان می تواند در عرض ۵ ساعت، عشق را تبدیل به یک نفرت عمیق کند؟

تقریباً همه خاطرات من، اجتماعی هستند هیچ خاطره ای دهن دیگران ندارم و آدمی اساساً موجودی خودماند است. آدمیزاد تنها موجودی است که خاطره دارد سینه من همم لریز از خاطره است. یکی از کارهای خوب ایرانی ها این است که با هم ارتباط داشته باشند. اما برای من این کارها خوب نیستند. من می گویم و بعد دیگر تریک می شود. بی شمار پیام تریک به من می رسد، واقعا یکی از گرفتاری های من این است که نصف تعطیلات تریک می کنند یکی از خاطرات مربوط به همین عید ۹۴ است. نزدیک به سال منجمول ۹۴ استاد حسین آهلی، نازنین، شماره تلفن دستی من را چند بار از رادیو اعلام کرد و این یک داستان عجیبی برام درست کرد. طوری که من در تعطیلات نوروز نمی توانستم از تلفن استفاده کنم بنابراین با این اعلام شماره تلفن توسط استاد آهی، دوسان می شماری. خصوصا در شهرستانها



با یساختن به این پیام های گزاف، چرا که من پیش از فرستادن پیامها و جواب دادن های کلی - که متلا من هم سال نو به شما تریک می گویم، معدم صالحه - احساس خوبی ندارم و اصلا چنین کاری از اخلاقیات من نیست باید یک تریک باها را با اسم و رسم و متناسب شناختی که از دوستی که تریک گفته دارم پاسخ بدهم برای همین کار بسیار وقت گیری است. عید نوروز، عید فطر و به طبع کلسی در چنین روزهایی، چند روز درگیر پاسخ دادن هستم. به ناگهی، روز مرد از آن روزهایی است که خیلی سرم شلوغ است. یکشنبه ها با پیشتار کوشنوار دارم که بعد از گذشت سال ها، همچنان برای من دارنده این پیام تریک می فرستند. با این که بزرگ شده ام و تسکین خانواده داده ام و سالها از رابطه معلمی من با آنها جدا شده ام و چون من در فراموشی نمی گذرم یکی از خاطرات مربوط به همین عید ۹۴ است. نزدیک به سال منجمول ۹۴ استاد حسین آهلی، نازنین، شماره تلفن دستی من را چند بار از رادیو اعلام کرد و این یک داستان عجیبی برام درست کرد. طوری که من در تعطیلات نوروز نمی توانستم از تلفن استفاده کنم بنابراین با این اعلام شماره تلفن توسط استاد آهی، دوسان می شماری. خصوصا در شهرستانها

و حتی خارج از کشور، پیدا کردم دو سه روز پیش که روز سرد و پر بوز بود، باز هم تریک های بی شماری برای من آمد. بخشی از آنها پاسخ داد اما تلفنم از روی شلختگی در ادیو جا گذاشتم. بعدا که تلفن به دستم رسید دیدم تعداد زیادی تریک آمده که باید جواب بدهم اما یکی از همه بامزه تر، این بود که یک آقای نازنینی از یکی از شهرستان های عزیزمان، خیلی مفضل به من بود که «لطفا جواب پیام تریک را بدهید و من با بفراری گفته و اظهار لطف کرده بودم. بعد گفتا پیام دیگر فرستاد و در آخر نوشته بود که چرا پاسخ من را ندادید. تا این که یک پیام مفصلی فرستاد که «تو معلم بی هستی و حیفه که مردم دوستت من را ندادند. تا این که یک پیام مفصلی فرستاد که «تو معلم بی هستی و حیفه که مردم دوستت من را ندادند. فکر می کنم تا چند دقیقه دیگر پاسخ این دوست نازنین را بنویسم.

امروز با سعدی شیراز

جانمرد و خوش خوی و یخشنده باش

یکی را که معزول کردی ز جاه بر آوردن کام امیدوار
نویسنده را گر ستون عمل به فرامیغان بر سر شاه داکتر
گهش می زند تا شود دردناک چون زمی کنی خصم گرد دلیر
درشتی و ترمی بهیسم در به است جوجر تو بر باشد تو بر خلق باش

یک خبر یک نگاه

بی جهت اجساد را از جاع ندهید

معاون دادستان تهران طی بخشنامه ای از بیمارستانهای تهران خواست طرح بازداشت راجعاری استند دستور فرماید جهت جلوگیری از گریه راجع اشتباه و می مرد با صدور جواز دفع غیر قانونی، در موارد فوق طبیعی که ترموم اولیاء دم اعلام رضایت دارند یا مسوادی که ترموم اولیاء دم پزشکی قانونی وجود ندارد و از طرفی صدور جواز دفن از سوی آن مرکز درمانی به هر دلیل امکان پذیر نیست و همچنین مسوادی که نیاز به مشورته با کارشناس پزشکی قانونی وجود ندارد، به محض مواجهه با اجساد و سپس اقدام با شماره مرکز مسافدهی اجساد و سپس اخذ سند نسبت به تعیین تکلیف اجساد میسبند. راجع حده به مرکز مسافدهی (پزشک) یا اخذ سند قضائی و راجع به پزشکی قانونی اقدام نمایند.

برش

پدر



سپس بین آنها پول تقسیم می کرد و برای آنها وسایل لازم را قبیل بیج و غیره می فرستاد و گاهی نیز برای آنها کتاب های کوچک مذهبی می آورد و به کسانی که سواد داشتند می داد. برای این کارها روق خواننده زد و معاد آن را به بی سوان اطلاع خواهند داد و او کمتر درباره چگونگی نگه داشتن آن سوال می کرد بلکه تنها اعتراضات کتبی را که خود مایل به صحبت کردن بودند، گوش می داد.

شاتر



لاله های واگون خمین

بی مناسبت

محدودیت مضاعف برای انتشار کتاب قابل نشویم



در مورد همه آنها تصدیق می کند اما اغلب آنها که خریدار از ایشان پولیات دارد تا طیف افراد اهل مطالعه جامعه نیستند. اما هم این موضوع را زبانی می کنند قشر کنشوان در کشور ما بیشتر از طبقه متوسط و پایین تر از آن هستند که بحث اقتصاد بر سرسد خرید کتابی تاثیر می گذارد. وقتی وضع اقتصادی باسامی می شود این قشر، بیشتر به سمت خرید کتابی می روند. به نظر من نمایانگه کتاب بصورت مفصلی در یک مکان خاص می تواند موجب ترویج فرهنگ کتاب و کنشوانی شود. در حالی که این موضوع باید در طول سال استمرار داشته و تمام نهدهای فرهنگی اهتمام داشته باشند یکی از موضوعاتی که باید در برگزاری نمایشگاه های کتاب توجه فراموش کرد، این است که هر فرهنگ نمایشگاه که بصورت استثنائی برگزار می شود، باید با قابلیت های فرهنگی منطبق و محور انبوه علامتگذار کتاب فرهنگی باشد. برای رفع نیازهای قشر کتاب، تسهیلاتی مانند بن های خرید کتاب، رایه شود میزبان خرید کتاب های مورد نیاز افزایش باید. من معتقدم دولت باید به خرید کتاب، ناشران و معطوبات و برای نویسندهانی که می خواهند کتابهایشان را منتشر کنند، تسهیلات مورد نیازشان را بدهد. این بخش هم می تواند به افزایش میزان کنشوانی کمک کند. میزان تسهیلاتی که باید تبلیغات مناسبی صورت گیرد و هم برای افزایش به کار برد کتابی که به کنشوانی راننده مورد استرهاد دهد. در کنار این بحث نیز باید شرایط مسافدهی کتاب افزایش داد. منظور کتابهای استند است که مخاطبان خاص خود را داشته اند. در دیگر نقاط دنیا، هر کتابی که مخاطب داشته باشد، منتشر می شود. من معتقدم در کشور ما غیر از محدودیت هایایی که نیاز است، نباید محدودیت دیگری برای انتشار کتاب قابل نشویم.



محمدحسین فرهنگی

خیلی دور خیلی نزدیک

زیاله ها دهان باز کرده اند یا شهر



چهار روزیاله بود و نه سیگار. بعد به تاریکی قاب پنجره در شب نگاه کرد، لیوان را دستم داد و گفت که چنارها را هم بریده اند. داروست زده اند. لوله های آهنی که سیلاب کردن به علوان را بلد نیستند، اینها اینها اصلاحی می دانند سلام می کنند. پریزنگ فرادی آن روز به به گامی عصر جمعه مرد و آخرین چیزی که از ش شنیدم لوی جوی، جوی بود. برای هیچ کسی هم بعدا تعریف نکردم که چه شد و او چه گفت و باقی ماجرا یعنی فکر کرده چم فایده ای دارد تا امروز عصر که پیش خودم گفتم این بد حالی و کسالت را با خودم بپریم تو شهر، قدری سر حال شوم. قدمی بپریم هوای تازه کنم. رفتم کسالت بود و منتظر بودم تا بروم. نمی رفت، نرفته، بدتر شد. سسر کوچک اولی گلاب به صورتان کیمیز زاله ها دهان باز کرده بودند چشمم بستم. پایین تر نه جوی بود و نه حتی چناری، در خشتی تو پگو صوری را شنیدم که دیگر این حرفها را ندارد. همه جا هستند، این هم نبود. هر که چوچه زیاله بود، پیش خودم گفتم بروم تا حالش شهور. نرفتم. ترسدم. تصویر آبی وقتی از چیزی که خوب می دانشم، خراب شود، به این راحتی ها ترمیم نمی شود. اما کسالت می آید. یک وقتی بروم سیدم بالا، پایین بالاخره از یک سمنی شهر را دور بزنیم و دور شویم. از این کوچک و زیاله های جان عزیزان ما مهربانم. سیدم که من چشم خودم دیدم. اما هم به گامی رویدا دریا را زیاله ها صاحب شده اند. که بود از حتی، شنیدم هم می روند. به به گامی کشندش. یکی ندانم فکر می کند ما مثلا چقدر آب و رود و کوه در زمان داریم که می بینیم بعد پرسید یکی که زیاله اش را آن جا بگذارد. گاهی فکر می کنم تابع و تحمل را می توان تحمل دیدن این فاجعه را در کوه و دشت ندارم. میمانم شما هم ندر! پریزنگ من هم چه درامه اوست شما تحمل نکرده ام.



فرهاد خاکبان هکدردی